

کیمیاکان

فخرفروشی یا همان تفآخر، نوعی رویه و رفتار اجتماعی است که خاستگاه آن، روحیه و خصلت خودبرتربینی است که به نمایش عمومی گذاشته می‌شود.

این خودبرتربینی دارای ریشه حقیقی نیست و با آنکه یک «واقعیت» است، ولی واقعیتی «باطل» است؛ بنابراین، ریشه در حق و حقیقت ندارد، بلکه امر باطنی است که چهره واقعیت به خود پویاشده است؛ زیرا ریشه این خودبرتربینی، «ختیال» (خیالبافی) است که با حقیقت هیچ سنخیتی ندارد، هر چند که در سایه حقیقت خود را قرار می‌دهد و چهره واقعیت به خود می‌گیرد.

کسی که گرفتار خیالبافی است، به سبب فقدان عوامل حقیقی «برتری» و «تفضل»، چیزهای کم

ارزش بلکه بی‌ارزش را ملاک سنجش قرار می‌دهد

و به خود اکتنازاتی می‌بخشد که بتواند «علو» و خودبرتربینی‌اش را توجیه منطقی و علمی کند و با احتیاج بدان، رویه استکباری و تفآخری را در پیش گیرد.

بنابراین، از منظر آموزه‌های قرآن، مسئله تفآخر هسر چند که یک ناپهنجار اجتماعی است، ولی ناظر به ساحات روانشناسی اجتماعی است و باید

دفن انوار صفات الهی باشد، به همان میزان گرفتار «بُعد» می‌شود که سقوط در دوزخ فراق آسمایی و انوار آن یعنی ظلمات جهنم است. این رفتارهای نیکی چون احسان یا رفتارهای زشتی چون بخل و تفآخر و عصیان و ظلم، ریشه در همان ملکات و مقومات شخصیتی دارد که در این‌جا از آن به «روحیه» تعبیر می‌شود. پس رویه‌های رفتاری که با تازگار می‌شود و شخص از آن‌توانی‌دست‌رفتارش فاصله بگیرد و بگریزد، چیزی جز همان روحیه‌ای نیست که ملکات و

می‌کند که از دیگران متمایز است و این تمایزش را در قالب تفآخر و دیگر رفتارهای زشت استکباری به نمایش می‌گذارد.(نساء، آیه ۳؛ لقمان، آیه ۱۸؛ حدید، آیه ۲۳)

این در حالی‌است که هر کمالی اگر به کسی داده می‌شود، کمالی است برای خدا و شخص به عنوان مظهر، بدان آراسته شده و نباید به آن ملامت تفآخر به سلفی مجاح بودن یا آبد کردن فخرفروشی کند؛ زیرا خدا براساس مشیت حکیمانه خویش به کسی چیزی می‌دهد یا می‌گیرد.(حدید، آیات ۲۲ و ۲۳؛ هود، آیه ۱۰)

تفآخر

بزرگ‌نمایی بی‌ارزشی‌ها

ترگس دوست‌مندی



دوست ندارد هیچ‌خودپسند خدان

بنابراین، بهره‌مندی انسان از کمالی به معنای آن نیست که احساس غنا کند و خود را «هستغنی» بشمارد؛ زیرا هر کمالی برای خدا است و او تنها مظهر کمالی شده‌است. به عبارت دیگر هر کمالی برای خدا است و تنها خدا شایسته و بایسته ستایش نسبت به آن کمال است. چنین نگاهی موجب می‌شود تا شخص نه تنها گرفتار خیالبافی نسبت به کمال و غنای خویش نشود، بلکه در رفتار اجتماعی‌ریا نورزد و تفآخر نکند، در حالی که شخص خیالباف، هر کمالی را از آن خود می‌پندارد و آن را در رفتار اجتماعی به نمایش می‌گذارد و فخر فروشی می‌کند و دیگران را تحقیر می‌نماید.

ثنا و مدحی باید باشد، برای خدا است نه برای مخلوقی که خود مظهر تجلیات اسماعی الهی است. از این رو همواره خدا گفت: الحمد لله رب

العالمین؛ همه حمد و ستایش از آن خدایی است که پروردگار جهانیان است(احمد، آیه ۲) خدا به فخرفروشان که مسایفه کسب مال و مقام می‌دهند و به «تکائر» خویش می‌بالند، این نکته را گوشزد می‌کند که اگر «علم‌البقین» و «عین‌البقین» داشتند هرگز به تفآخر نسبت به تکائر نمی‌پرداختند.(تکائر، آیات ۱ و ۲) اما همان تفآخر آنان نسبت به تکائر و کسب مال و مقام ریشه در جهالت عقلی و علمی آنان دارد.

از نظر قرآن، کسی که گرفتار جهالت عقلی است، چون به سطح عقلانیت رشدی نرسیده و در سطح عقل خیالی فکر و اندیشه می‌کند، گرفتار خیالبافی می‌شود.این‌گونه‌است که چنین شخصی گرفتار خودبرتربینی و خودپسندی می‌شود و گمان

می‌کند که از دیگران متمایز است و این تمایزش را در قالب تفآخر و دیگر رفتارهای زشت استکباری به نمایش می‌گذارد.(نساء، آیه ۳؛ لقمان، آیه ۱۸؛ حدید، آیه ۲۳)
این در حالی‌است که هر کمالی اگر به کسی داده می‌شود، کمالی است برای خدا و شخص به عنوان مظهر، بدان آراسته شده و نباید به آن ملامت تفآخر به سلفی مجاح بودن یا آبد کردن فخرفروشی کند؛ زیرا خدا براساس مشیت حکیمانه خویش به کسی چیزی می‌دهد یا می‌گیرد.(حدید، آیات ۲۲ و ۲۳؛ هود، آیه ۱۰)



از نظر قرآن، ریشه خودبرتربینی و خودپسندی را باید در «جهل» عقلی و علمی و خیالبافی جست‌وجو کرد؛ زیرا اگر شخصی نسبت به حقایق، علم کامل یقینی داشته باشد اصولاً گرفتار خودپسندی و خودبرتربینی نمی‌شود؛ زیرا ماسوی الله همگی دچار «فقر وجودی» هستند و تنها خدای هستی است که «غنی حمید» است، یعنی ماسوی الله «هیچ» هستند و اگر چیزی برای آنان است داری‌شان مظهری از خدای غنی حمید است.

انجنان ارزشی‌شود که شخص بدان تفآخر کند و دیگران را تحقیر نماید، بلکه باید به جای تفآخر به نیاکان به ارزش‌های اساسی چون اعمال و مناسک و کارهای صالح ارزشی تفآخر کرد که برای خدا انجام می‌شود و هیچ ربایی در آن نیست.(مؤمنون، آیه ۱۰۱؛ بقره، آیه ۲۰۰) در روایات است که امام باقر(ع) در ذیل آیه ۲۰۰ سوره بقره(فَإِنَّا قَٰصِمٌۢمَنْ مَنَّاكُمۡ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ ءَابَآئَكُمْ وَأَنتُمْ أَكْثَرُوا) فَمَنْ لِّتَأْسَنِ لَهُمْ خَلْفٌ مِّنْ قَدْرَتِنَا أُنْفَىٰ لِلدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِن خَلْقٍ) فرمود: هنگامی که از اعمال حج فارغ می‌گشتند، گرد هم جمع می‌شدند و مفاخر پدران خویش را بر می‌شمردند و بصدان تفآخر و انجنان ارزشی‌شود که شخص بدان تفآخر کند و دیگران را تحقیر نماید، بلکه باید به جای تفآخر به نیاکان به ارزش‌های اساسی چون اعمال و مناسک و کارهای صالح ارزشی تفآخر کرد که برای خدا انجام می‌شود و هیچ ربایی در آن نیست.(مؤمنون، آیه ۱۰۱؛ بقره، آیه ۲۰۰) در روایات است که امام باقر(ع) در ذیل آیه ۲۰۰ سوره بقره(فَإِنَّا قَٰصِمٌۢمَنْ مَنَّاكُمۡ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ ءَابَآئَكُمْ وَأَنتُمْ أَكْثَرُوا) فَمَنْ لِّتَأْسَنِ لَهُمْ خَلْفٌ مِّنْ قَدْرَتِنَا أُنْفَىٰ لِلدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِن خَلْقٍ) فرمود: هنگامی که از اعمال حج فارغ می‌گشتند، گرد هم جمع می‌شدند و مفاخر پدران خویش را بر می‌شمردند و بصدان تفآخر

بسیاری از تفآخر به کیفر آخرتی الهی، رهایی از جهالت و کسب علم عقلی و شهودی و یقینی، توجه به خدا به عنوان علل پیدایش بسیاری از برتری‌ها و کرامت‌ها و نعمت‌های ظاهری دنیوی، توجه به قدرت الهی در بسط و قبض نعمت، ایمان در آخرت و احسان و بخشش بدون بخل‌روزی اساسی در رفع بیماری فخرفروشی دارد.

داشته‌باشد و هیچ مقام و منزلت اجتماعی نداشته‌باشد، بسیار محترم خواهد بود از کسی که به ظاهر مسئولیت‌های اجتماعی حتی چند دارد، ولی هیچ اعتقادی ندارد.(توبه، آیه ۱۹)

اصولاً از نظر قرآن، تفآخر به نعمت‌های الهی از هسر نوع کمالی که خدا به شخص از مال و ثروت و زیبایی و جمال و جلال می‌دهد، نه تنها امری خودپسند نیست، بلکه مذموم در پیشگاه خدا است(هود، آیه ۱۰؛ حدید، آیه ۲۳) زیرا چنین مانند قدرت و ثروت و مال و فرزند، کم ارزش است؛ تفآخری در تنها حمد و ستایش الهی نیست، بلکه نوعی شرک و کفر و کفران است؛ چنین شخص تفآخر کننده، فراموش کرده که اینها همه از نعمت‌های الهی و کمالاتی است که خدا داده است و باید شکرگزار نعمت در قول و فعل باشد.(مل، آیات ۱۲ تا ۱۴)
بنابراین، تفآخر به برخی از امور چون مال و فرزند و قدرت و ثروت(کَهِفْ، آیه ۳۴؛ نساء، آیه ۳۵؛ کَهِفْ، آیات ۲۶ و ۲۷؛ فصلت، آیه ۱۵)، تفآخر به چیزهایی بی‌ارزش و کم ارزش است و اگر قدرت و ثروت ارزشی داشته باشد، به اعتبار کسب ره توشه آخرت و تقوای الهی خواهد بود؛ یعنی شخص از قدرت و ثروت برای کمک به مردم و احسان و اکرام و اقامه عدالت بهره‌گیرد که ره توشه آخرت همین امری در رفع بیماری فخرفروشی دارد. البته به نقش ارزشی نیست، بلکه می‌توان آن را ابزار ابتلاء نعمت‌های الهی و کمالاتی است که خدا داده است و باید شکرگزار نعمت در قول و فعل باشد.(مل، آیات ۱۲ تا ۱۴)
بنابراین، تفآخر به نسب و حیواندوی و نیاکان، از مصادیق تفآخر است. بی‌ارزش‌ها است؛ زیرا در قیامت

اصلاً «نساب» برداشته می‌شود و هیچ نسبت و حیواندوی باقی نمی‌ماند؛ پس چیزی که اصلاً در قیامت ارزش حساب نمی‌شود، چرا باید در دنیا

پایین کشیده و دفن کرده‌اند. (شمس، آیات ۷ تا ۱۰)
اینان وقتی با فتنه الهی و شهبات مواجِه شوند به جای عمل و گرایش به محکمت‌ات دنبال شهبات و مستهلکات می‌روند. (آل عمران، آیه ۷)

۳. **جهاد اکبر** از رسول خدا! جهاد اکبر

جهاد اکبر جهاد با هواهای نفسانی است.

انسان همان طوری که با دو دشمن داخلی و خارجی مواجه است، با دو دشمن درونی نیز مواجه است که: ۱. سوسه‌های شیطانی (بقره، آیات ۱۶۸ و ۲۰۸؛ انعام، آیه ۱۱۴۲؛ اعراف، آیه ۲۲؛ یوسف، آیه ۵؛ سوره ناس؛ ۲. هواها و خواسته‌های نفسانی می‌باشد.(اعراف، آیه ۱۷۶؛ کَهِفْ، آیه ۲۸؛ طه، آیه ۱۵؛ قصص، آیه ۵۰؛ جنابیه، آیه ۲۳)

خداوند هواهای نفسانی را دشمن‌ترین دشمنان انسان می‌داند؛ زیرا از درون بر کلیت وجودی او مسلط می‌شود و مرام‌آورش را به دست می‌گیرد به گونه‌ای که اجازه نمی‌دهد که عقل و قلب به درستی عمل کنند.

در حقیقت جهاد اکبر جهاد علیه غرایز است. غرایز وقتی طغیان می‌کند اجازه نمی‌دهد تا شخص به درستی تصمیم بگیرد. این طغیان غرایز شامل غرایزی چون حب قدرت، ثروت، جنسی و مانند آن است. در این حالت نفس، تسویلهای غریزی می‌شود و این را باید به پرتاز از چیزی نشان می‌دهد که هست و به زشتی خود در پیانورد.

جهاد با ایجاد تعادل میان غرایز و ازضای هر حد نیاز، شدنی است. یعنی همان طوری که با ادوازی می‌توان گزینه جنسنی را مدیریت

خداوند هواهای نفسانی را دشمن‌ترین دشمنان انسان می‌داند زیرا از درون بر کلیت وجودی او مسلط می‌شود و مرام‌آورش را به دست می‌گیرد به گونه‌ای که اجازه نمی‌دهد که عقل و قلب به درستی عمل کنند و جهاد اکبر جهاد علیه غرایز است.

بر اساس روایاتی که در آغاز کتاب عقل و جهل اصول کافی نقل شده، آن که خطرناکتر است، جهل در برابر عقل است. در این روایات بیان شده که عقل در جهل جنود و لشکریانی دارن که در حوزه عمل در برابر هم قرار می‌گیرند مثلا یکی تا شخص به درستی تصمیم بگیرد. این طغیان غرایز شامل غرایزی چون حب قدرت، ثروت، جنسی و مانند آن است. در این حالت نفس، تسویلهای غریزی می‌شود و این را باید به پرتاز از چیزی نشان می‌دهد که هست و به زشتی خود در پیانورد.

جهاد با ایجاد تعادل میان غرایز و ازضای هر حد نیاز، شدنی است. یعنی همان طوری که با ادوازی می‌توان گزینه جنسنی را مدیریت

انسان‌هایی که گرفتار جهل نقیض عقل هستند، انسان‌های رشدی نیستند و لذا مطالب را واژگونه دریافت و تحلیل و توصیه می‌کنند. آنان رفتارهای زشت و ناپسند و ناسد خود را رفتاری زیبا و پسندیده و اصلاحی می‌پندند بی‌آنکه درک درستی از حقیقت داشته‌باشند.(بقره، آیات ۸ و ۱۲)
فراغتیه عقل و چراغ فطرت خویش را

صفحه ۷

شنبه ۹ دی ۱۴۰۲

۱۶ جمادی‌الثانی ۱۴۴۵ - شماره ۳۳۴۸۱



چراغ راه

محاسبه خود

پیش از محاسبه از سوی دیگران

قال رسول‌الله (صلی‌الله علیه و آله): «حسابوا انفسکم قبل ان تحاسبوا و نوزها قبل ان نوزنوا ونجزوا للعرض الاکبر».
رسول خدا(ص) فرمود: به حساب خود رسیدگی کنید پیش از آنکه (در قیامت) به حسابتان برسند و خویش را وزن کنید پیش از آنکه (در قیامت) شما را وزن کنند ارزش خود را تعیین کنید پیش از آنکه ارزش شما را تعیین کنند» و آماده شوید برای عرضه بزرگ روز قیامت^(۱)

۱- بخارا:انوار، چاپ بیروت، ج ۶۷، ص ۲۳. مراتب بانفلس



علمی که به آن عمل نشود

برای صاحبش بدبختی و بدعاقبتی می‌آورد!

از حضرت عیسی(ع) نقل شده که فرمود: دیدم سنگی را که روی آن نوشته شده بود، من لا یحلم بما یعلم مشؤوم علیه طلب ملائعلم و مردود علیه ما علم» کسی که به آنچه می‌داند عمل نکند طلب آنچه نمیداند، برای او بدبختی است و آنچه می‌داند بی‌فایده و مردود است.^(۲)
در روایتی از پیامبر اکرم(ص) آمده: «کل مال و علی صاحبه الا من عمل به» هر علمی موجب خرامت و بدعاقبتی صاحبش می‌شود، مگر علمی که به آن عمل کند^(۳)

۱- بخارا:انوار، ج ۲، ص ۳۲
۲- همان، ص ۲۸



پرسش و پاسخ

شبهه دیگری یا سخن گفتن در قیامت و مار و ازدها

پرسش:
خدای متعال در آیات قرآن کریم از یک سو می‌فرماید: در قیامت کسی حق سؤال کردن ندارد، اما از طرف دیگر می‌فرماید: بعضی از بعض دیگر سؤال می‌کنند. همچنین در آیه‌ای از قرآن عسای حضرت موسی(ع) را به صورت مار معرفی کرده اما در جای دیگر همین عسرا ازدها معرفی می‌کند. آیا این وجوه اختلاف در این آیات موهم تعارض و تنافی در قرآن نیست؟
پاسخ:

آیات موهم تعارض
خدای حکیم در آیات قرآن کریم از یک سو می‌فرماید: «فأذا نفخ فی الصور فالاستجاب ینبههم یموتذ و لا یتسلطون» پس آنگاه که در صور دمیده شود (دیگر آن روز میانشان نسبت خوششانوی وجود ندارد و از حال) یکدیگر نمی‌پرسند. (مومنون- ۱۰۱). اما از طرف دیگر می‌فرماید: قابل بعمهم علی بعض شئائیلون» پس برخی‌شان به برخی دیگر روی نموده و از همدیگر سؤال و پرس‌وجو می‌کنند. (صافات- ۵۰) همچنین در آیه‌ای از یک سو عسای موسی(ع) را به صورت مار معرفی می‌کند، می‌فرماید: «فلما راها تمیزت کانها جان» پس چون دید آن (عصا) مثل ساری می‌جنبد (فصل-۳۱ و تسمل- ۱۰) اما از طرف دیگر در آیه ۲۳ سوره شعراء همین عسرا را ازدها معرفی کرده و می‌فرماید: «فالتی عساه و ناکه ان ثعیان مبین» سپس عسای خود را (حضرت موسی‌ع) بیفکند و آن‌گاه از ازدها نامیای شد.

آسیان وجوه اختلاف در آیات قرآن موهم تعارض و تنافی در قرآن کریم نیست؟

پاسخ شبهه اول

آیات مورد نظر در جایگاه و موقعیت متفاوت مطرح شده، لذا این دو آیه در جایگاه و شرایط متفاوت در روز قیامت است که هیچ‌گونه تعارض و تنافی میان آنها وجود ندارد. آیه اول که نفی سؤال از یکدیگر می‌کند، در سوره یونس از دیدگاه عالم قیامت اشاره کرده است که یکی از کار افتادن خوششانوی است.
زیرا رابطه خوششانوی و قبیله‌ای که حاکم بر نظام زندگی مردم این جهان است، سبب می‌شود که بعضاً افراد مجرم در بسیاری از مجازات‌ها فرار کنند، یا در حل مشکلاتشان از خوششانوان کمک بگیرند.
در قیامت انسان است و اعمالش و هیچ‌کس نمی‌تواند حتی از برادر، فرزند و پسرش دفاع کند و یا مجازات او را به جان بخرد.
اما ویژگی دوم این است که هیچ‌کس از این جهان در محضات فرمی‌روند که از شدت ترس حساب و کیفر الهی به هیچ وجه از حال یکدیگر سؤال نمی‌کنند.
این روز، روزی است که مادر از کودک شیرخوارش غافل می‌شود و برادر، برادر خود را فراموش می‌کند. مردم همچون مستان به نظر می‌رسند ولی مست نیستند و عذاب خدا شدید است.

اما آیه دوم که مربوط به سؤال و پرس و جو از یکدیگر در روز قیامت می‌کند، بعد از موقعیت استقرار در بهشت است.

لذا این دو آیه در جایگاه و شرایط متفاوت در روز قیامت است که هر کدام اقتضای خاصی دارد.
والا البته برخی مفسرین نیز این احتمال را داده‌اند که «لا یتسلطون» منظور این است که از یکدیگر تقاضای کمک نمی‌کنند زیرا می‌دانند این تقاضا به هیچ‌وجه مفید و موثر نیست. همچنین برخی دیگر از مفسرین گفته‌اند: منظور از نفی سؤال آن است که از نسب هم نمی‌پرسند و تاکید بر جمله «فلا استجاب ینبهم» می‌باشد.
بنابراین عالم قیامت موقفی دارد که هر موقفی برزله‌ها و ساز و کارهای مخصوص خود را دارد.
ترک سؤال مربوط به مراحل نخستین رستخیز است که هول و اضطراب آنها را برطرف می‌کند. لذا با ملاحظه این نکات کلیتی و تفسیری به روشنی می‌توان گفت که هیچ‌گونه تعارض و تنافی میان این دو دسته آیات وجود ندارد.

پاسخ شبهه دوم

تفاوت میان مار و ازدها در این دو آیه مورد بحث، بدین علت است که خدای متعال از حالات مختلف کسب شیئی خبر داده و دو حالت متفاوت یک جاندار را بیان می‌کند. یعنی در آنجایی که خداوند از تبدیل شدن عسای حضرت موسی(ع) سخن به میان می‌آورد، از جهت خلقت و آفرینش آن را به صورت ازدهای بزرگی می‌آفریند و از جهت حرکت و جنب و جوش این جاندار عظیم البته و به تعبیر قرآن تعیان آن را همانند ماری که به راحتی و سبکی حرکت می‌کند معرفی می‌نماید. در واقع در نگاه اول نظر به جنبه این جاندار است و دو نگاه دوم نظر به پویایی و حرکت آن است. لذا: از این منظر اگر به آیات توجه و ملاحظه شود، هیچ‌گونه تعارض و تنافی در این دو آیه مشاهده نمی‌شود.



سلوک عارفانه

حیات خدا نامتناهی و عین ذات اوست

حیات همانند ذات هستی به دو قسم محدود و نامحدود تقسیم می‌شود: حیات محدود مقابل دارد که موت است، و مخلوق خداوند و مفت فعل اوست؛ الذی خلق الموت و الحیاه (ملک- ۲)
حیات نامحدود همان وصف ذاتی خداوند است که عین ذات اوست. وقت حیات وصف ذاتی و نامحدود خداوند شد. همانند ذات مطلق و بی‌نیاحت است و پایان نمی‌پذرد تا ثبوت برسد به «هوت» یا «هوم» یا «هسنه» و چیزی که مخالف حیات است. حیات و مرگی که مقابل همدان و خواب و بیداری که مقابل یکدیگرند فعل خدا هستند و فعل خدا مقهور ذات اوست و مقهور هرگز بر قاهر حاکم نخواهد شد. پس حیات خدا نامتناهی و عین ذات اوست.^(۱)

۱- تنسیخ، آینه‌تاله جوادی آملی، ج ۱۲، ص ۱۱۱

صفحه معارف روز های: شنبه، یک‌شنبه و پنج‌شنبه منتشر می‌شود
تلفن‌های مستقیم: ۳۳۹۴۱۹۹۱ – ۳۵۲۰۲۲۲۱
Maarefkayhan@Kayhan.ir